

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال یازدهم، تابستان ۱۳۹۸، شماره مسلسل ۴۰

مکان و خلأ در فلسفه سینوی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۹

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۲/۲۱

علی حقی*

مریم زارعی**

یکی از گزاره‌های بسیار مورد توجه در فلسفه اسلامی، به‌ویژه در بحث طبیعیات، بحث مکان و به تبع آن بحث خلأ است؛ به‌طوری‌که همواره این پرسش، ذهن را مشغول می‌کند که: آیا خلأ و مأل وجود دارند؟ و اگر وجود دارند، آنها غیر از مکان هستند یا منطوی در مکان شده‌اند؟ این مقاله درصدد است به این پرسش‌ها پاسخ دهد: اولاً، خصوصیات و ویژگی هر یک چگونه است؟ ثانیاً، وجود و عدم وجود آنها، با کدام ادله عقلی قابل اثبات است؟ همواره دو تلقی از مکان وجود داشته است: یکی اینکه مکان، سطح خارجی جسم است و دیگر اینکه مکان، ابعاد سه‌گانه طول، عمق و عرض فضایی را داراست که جسم در آن واقع می‌شود. اما این پرسش مطرح است که: آیا جسم دارای ابعاد سه‌گانه است؟ اگر هست، مکانی که ابعاد سه‌گانه دارد، آیا جمیع ابعاد جسم را من جمیع الجهات دربرمی‌گیرد؟ به عبارت دیگر، آیا جسم من

* دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

** دانشجوی کارشناسی ارشد دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد.

جميع الجهات در مکان قرار دارد یا بعدی از ابعادش در بعدی از ابعاد مکان قرار می‌گیرد؟ اغلب فیلسوفان اسلامی، خلأ را انکار می‌کنند، ولی برخی دیگر در صدد اثبات آن هستند.

این مقاله از نوع تحقیقات بنیادی بوده، روش پاسخ‌گویی به پرسش‌های آن، تحلیلی - توصیفی است. همچنین شیوه گردآوری اطلاعات به صورت اسنادی و گزارش‌های علمی بوده است. نتیجه این پژوهش آن است که ابن‌سینا مکان را سطح خارجی جسم محوی یا سطح داخلی جسم حاوی به شمار می‌آورد و در هر حال این مکان چیزی جز متمکن نیست که یا حاوی و یا محوی است. بنابراین، وی نمی‌تواند خلأ را به عنوان محیطی که از هرگونه ماده خالی باشد، بپذیرد. ابن‌سینا بطلان خلأ را بر سه اصل استوار ساخته است: ۱. فاقد ابعاد بودن خلأ؛ ۲. فرض بی‌نهایت بودن آن؛ ۳. اثبات بطلان حرکت در محیط لایتناهی.

واژگان کلیدی: خلأ، ملأ، ابعاد سه‌گانه فضایی، حیّز، ابن‌سینا.

مقدمه

برای اینکه جسم در مکانی قرار بگیرد، نخست باید مکان را از وجود هر جسم دیگری تخلیه کرد. بدین وسیله، مکان و خالی بودن آن برای اینکه شیء متمکن در آن قرار بگیرد، ملازم می‌یابند؛ زیرا منطقاً هیچ‌گاه دو جسم، هم‌زمان در یک مکان قرار نمی‌گیرند. آیا مکان، هویتی جدا از جسم است یا جسم با مکان خود جابه‌جا می‌شود؟ و اگر این‌گونه باشد، آیا آنچه باقی می‌ماند، خلأ است یا جسم دیگری به همراه مکان خود جایگزین آن می‌شود؟ آیا مکان به صورت سطح است؟ آیا در خلأ حرکت وجود دارد و اگر وجود دارد، این حرکت چگونه خواهد بود؟ بدین ترتیب، نخست باید مفهوم مکان روشن و تعریف شود.

مفهوم مکان

واژه‌شناسان، مکان را به معنای «موضع» تعریف کرده‌اند و جمع آن را «مکنه» و «اماکن» آورده‌اند (ابن منظور، ۱۹۵۶م، ج ۱۳: ۴۱۴). البته واژه‌های دیگری نیز هستند که هر یک به نوعی بر آن مفهوم دلالت دارند؛ از جمله: «محل»، «این»، «مألاً»، «حیّز»، «موضع»، «خلاً» و «وعاء».

معنای فلسفی آن، یعنی «چیزی که جسم در آن قرار می‌گیرد و از بقیه اجسام جدا می‌شود»، با فلسفه یونان هماهنگ است (عیسوی، ۲۰۰۷م: ۱۸). اولین بار افلاطون، مکان را به عنوان پذیرنده جسم، و ارسطو به معنای محل به کار برده‌اند و اقلیدس هم آن را واجد ابعاد ثلاثه دانسته است (بدوی، ۱۹۷۵م: ۱۹۶). تفتازانی می‌گوید: وجود مکان معمولاً آن قدر بدیهی فرض می‌شود که برخی آن را محتاج ارائه دلیل نمی‌دانند؛ زیرا هر چیزی که وجود داشته باشد، در مکانی قرار دارد. وجود چیزی که جسم از او و به سوی او انتقال می‌یابد و در آن ساکن می‌شود و با وجود آن جسم، گنجایش چیز دیگری را ندارد، آشکار است، و همین مکان است (تفتازانی، ۱۳۷۱: ۱۹۹). استاد آشتیانی معتقد است: مکان جسم، غیر از جسم است و با انتقال جسم منتقل نمی‌شود، و اجسام یکی پس از دیگری در مکان قرار می‌گیرند، و جسم وقتی در مکان است، با آن مساوی است (آشتیانی، ۱۳۵۴، ج ۲: ۲۷۳).

گروهی، مکان را برای اجسام اثبات‌ناشدنی می‌دانند. خلاصه استدلال‌های آنها به شرح ذیل است:

۱. اگر مکان وجود داشته باشد، سه فرض را می‌توان درباره آن تصور کرد: الف) اینکه مکان، جوهر محسوس است که با این فرض، این مکان باید خودش دارای مکان باشد، که مستلزم تسلسل یا دور می‌شود و باطل است. ب) اینکه

مکان جوهر عقلانی است و بنابراین، چیزی نمی‌تواند به آن نزدیک یا از آن دور شود، و نمی‌تواند مورد اشاره حسی قرار گیرد. ج) مکان جوهر نیست، بلکه عرض است. در این صورت باید موضع او از اسمش، مشتق شده باشد که متمکن است و بنابراین مکان، باید همواره با متمکن در حال حرکت باشد.

۲. مکان نمی‌تواند جسم باشد؛ زیرا اگر جسم باشد، جسمی دیگر نمی‌تواند در آن واقع شود، و نیز مکان نمی‌تواند جسم نباشد؛ زیرا اگر جسم نباشد، چگونه جسمی می‌تواند در غیر جسم واقع گردد.

۳. هنگامی که جسم از نقطه‌ای به نقطه دیگر جابه‌جا می‌شود، باید نقطه، سطح و خط هم جابه‌جا شوند، و چون جابه‌جایی به معنای تغییر مکان است، نقطه، خط و سطح هم باید مکان داشته باشند تا بتوانند منتقل و جابه‌جا شوند، و در این صورت: الف) مکان نقطه، باید نقطه باشد، و چون همه نقطه‌ها مانند هم هستند، نقاط می‌توانند همه در یک نقطه قرار گیرند، و در واقع مکان در متمکن واقع می‌شود. ب) اگر نقطه مکان داشته باشد، باید سبک و سنگین بوده، وزن و حجم داشته باشد، که نقطه این ویژگی‌ها را ندارد. ج) نقطه از مقوله عدم است و بنابراین، عدم چگونه می‌تواند واجد مکان باشد؟ پس اگر نقطه مکان ندارد، جسم هم نباید مکان داشته باشد. ارسطو می‌گوید: نقطه‌ها چون جسم نیستند، هیچ‌یک از مکان‌های طبیعی را که عناصر چهارگانه طبیعی اشغال می‌کنند، اشغال نمی‌کنند و چون مکان‌های طبیعی، تعیین‌کننده حرکات طبیعی عناصرند، نقطه‌ها هیچ حرکتی را قبول نمی‌کنند. بنابراین، هیچ‌جا نیستند و ممکن نیست با اجتماع خود اجسامی را تشکیل دهند (ارسطو، ۱۳۷۹: ۱۴۸).

۴. هر حرکتی ناگزیر است از مکان آغاز و به مکان نیز منتهی شود. بنابراین

مکان، نوعی علت برای حرکت است؛ در حالی که نه علت فاعلی است، نه علت صوری، نه علت مادی و نه علت غایی. بنابراین، مکان اساساً وجود ندارد. ۵. برای اجسامی که رشد می‌کنند، باید مکان آنها نیز به همراهشان رشد کند و در این صورت، خود مکان نیز باید رشد و حرکت داشته باشد، و برای رشد و اشغال مکان جدید، نیازمند مکان است و به همین دلیل، مکان وجود ندارد (ابن‌سینا، ۱۳۶۰: ۴۶۶).

برخی دیگر معتقدند لازم نیست مکان، جوهر مفارق یا ماده باشد، بلکه می‌تواند جوهر غیرجسمانی یا مقدار باشد و در این صورت، قرار گرفتن جسم در آن مستلزم تداخل نخواهد بود (شیرازی، ۱۳۵۳: ۴۰).

خصوصیات مکان در اندیشه ابن‌سینا

ابن‌سینا برای اثبات مکان، نخست استدلال‌های نفی مکان را باطل می‌کند و سپس کیفیت مکان را توضیح می‌دهد. او در ردّ اینکه مکان نمی‌تواند جوهر یا عرض باشد، می‌گوید: مکان عرض است، و از متمکن جداست (ابن‌سینا، ۱۳۶۰: ۱۳۸) و اینکه آنها می‌گویند، مکان مشتق از متمکن است، و مکان نمی‌تواند از آن جدا باشد، نافی مکان جدا از جسم نیست؛ زیرا متمکن می‌تواند به صورت وجود عرضی برای جسم به نام مکان تعریف گردد (همان). او همچنین در ردّ اینکه مکان، نمی‌تواند جسم باشد و نمی‌تواند جسم نباشد، می‌گوید: مکان جسم نیست، و قابل انطباق بر جسم نیز نیست، بلکه بر آن محیط است، و منطبق بر نهایت جسم است. او در ردّ اینکه اگر نقطه مکان ندارد، جسم هم نباید مکان داشته باشد، می‌گوید: نقطه حرکتی ندارد، و با حرکت جسم است که متحرک می‌شود، و همین‌طور است خط و سطح. پس مکان به نقطه و خط نیست، و با

حرکت آنها متحرک نمی‌شود. ابن سینا همچنین این سخن مخالفان را که اگر مکان وجود داشته باشد، باید یکی از علل اربعه باشد، با این توضیح رد می‌کند که علت، نیازمند معلول است و مکان واجد این ویژگی نیست و بنابراین، علت نیست (همان). او در رد استدلال مربوط به نمو، مبنی بر اینکه جسم نمو یابنده، باید مکان واحد داشته باشد هم می‌گوید: مشاهده بر خلاف این است؛ زیرا مکان جسم نامی پس از نمو، تغییر می‌یابد؛ همان‌گونه که مقدار آن تغییر می‌کند (همان: ۱۲۸).

ویژگی‌های مکان از دیدگاه ابن سینا

ابن سینا مکان را دارای چهار ویژگی اساسی می‌داند: (۱) جسمی که حرکت می‌کند، از مکانی به مکان دیگر می‌رود و جسم ساکن در یکی از مکان‌ها باقی می‌ماند. (۲) در یک مکان، دو جسم هم‌زمان نمی‌گنجد؛ چنان‌که تا آب از کوزه خارج نشود، سرکه جایگزین آن نمی‌شود. (۳) بالا و پایین و چپ و راست دارد (مکان دارای جهت است). (۴) می‌گویند جسم در آن قرار دارد (همو، ۱۳۱۳: ۱۴). ابن سینا می‌گوید: گروهی گفته‌اند مکان جسم به دلایل زیر، آن اندازه از بعد جهان است که جسم در آن قرار گرفته است. فرض کنید مکان را سطح جسم بدانیم؛ حال اگر سنگی را در آب فرض کنیم که آب همواره از سطح آن می‌گذرد، اگر سطح، مکان آن باشد، باید مرتباً تغییر مکان بدهد. بنابراین، سطح، مکان جسم نیست، و مکان، بعد است. وقتی جسمی را که در مکانی قرار دارد خارج کنیم، تنها چیزی که باقی می‌ماند، بعد است، بنابراین، مکان، بعد است. اگر مکان با جسمی که در آن قرار دارد یکی است، پس باید ابعاد مکان نیز با ابعاد متمکن برابری کند. مکان جسم باید بی‌حرکت باشد؛ درحالی‌که سطح جسم در

بعضی مواقع متحرک می‌شود.

مکان با سطح یکی نیست؛ زیرا سطح را نمی‌توان پر یا خالی دانست، اما درباره مکان، «پر» و «خالی» به کار می‌رود. اگر تنها سطح را مکان بشماریم، آن‌گاه درباره فلک‌الافلاک که سطح ندارد، باید بگوییم فاقد مکان است. بودن جسم در مکان به سطحش نیست، بلکه به حجمش است. پس مکانی که جسم با همه جسمیتش در آن است، باید بعد باشد و اگر مکان را سطح بدانیم، لازم می‌آید تنها بخشی از جسم مکان داشته باشد. اجسام با همه وجود در جست‌وجوی دستیابی به مکان طبیعی خود هستند، و تنها با سطح نیست که در طلب این مکان طبیعی‌اند، و با همه وجود خود به مکان طبیعی خود می‌رسند، نه فقط با سطح خود؛ زیرا در این صورت، برخی از اجزای جسم به مکان طبیعی خود نمی‌رسند (همو، ۱۳۶۰: ۱۴۶).

براین اساس، مکان به‌طور مطلق، قابلیت انکار ندارد و جسم در آن قرار می‌گیرد. مکان، بر جسم محیط است و جسم در آن محاط. بنابراین، جسم در مکان قرار می‌گیرد؛ نه ابعاد جسم. جسمی که در مکان قرار می‌گیرد، منحصر به فرد است. مکان، سطح جسم است که جسم در آن وارد می‌شود و با حرکت از آن خارج می‌گردد. قابل قسمت به جهت (بالا و پایین، راست و چپ) است، اما این جهات داخل در تعریف مکان نیست؛ چون جسم طبیعی متناهی است، مکان نیز متناهی است.

مفهوم خلأ

بر اساس آنچه به نظر بدیهی می‌رسد، خلأ، فضایی است که در آن چیزی وجود ندارد. با دریافت‌های جدید دانش فیزیک، مفهوم خلأ دچار نوسانات مفهومی

گردید. تا اواخر قرن هفدهم، فضایی را که از هر جسم جامد یا مایعی خالی می‌گردید و گازهای موجود در آن نیز از طریق پمپ تخلیه بیرون کشیده می‌شد، «خلأ» می‌نامیدند؛ زیرا تصور می‌شد که دیگر چیزی در آن وجود ندارد. به طور کلی با توجه به فراز و فرودهای تعریف خلأ در اندیشه‌های مختلف علمی و فلسفی، دو تعریف از آن قابل ذکر است:

۱. مکانی که در آن چیزی وجود ندارد. این معنا از خلط میان دو مفهوم «موجود» و «جسم» به وجود می‌آید. بر اساس این خلط، هر چیزی که وجود دارد، جسم است و هر جسمی در مکانی قرار می‌گیرد. بنابراین، خلأ، مکانی است که در آن، جسمی که با حواس ما قابل فهم باشد، وجود ندارد. در این مفهوم، خلأ حالتی خاص از مکان است. وقتی جسمی در مکان واقع می‌شود، مکان، ملاً است و وقتی از جسم خالی می‌شود، خلأ.

۲. تعریف دوم، به تعریف از جسم برمی‌گردد. در یکی از تقسیم‌بندی‌ها، جسم دو گونه است: طبیعی و تعلیمی. بر اساس تعریف ابن‌سینا، جسم طبیعی، جسمی است که دچار تغییر می‌شود (همان) و جسم تعلیمی، فاقد وجود خارجی و مفارق از ماده بوده، دارای خاصیت بعد است، انقسام ذهنی و وهمی را در همه جهات می‌پذیرد، و دارای وضعیت است (همو، ۱۳۸۳: ۲۳۵). بنابراین، برای جسم طبیعی همواره این فرض وجود دارد که قابل لمس است، و لمس ویژگی جسمی است که سنگین یا سبک باشد. از اینجا خلأ را محیطی تعریف می‌کنند که در آن، هیچ جسم سبک یا سنگینی وجود ندارد و وجود آن مانند جسم تعلیمی است. براین اساس، فرض مکان به عنوان بعد، مبنای پذیرش خلأ است (عمیدی، ۲۰۰۷: م: ۱۴۱).

فخر رازی معتقد است: خلأ، امری وجودی است. ابعاد ثلاثه اگر با ماده همراه شود، جسم به وجود می‌آید و اگر ماده همراه آن نشود، خلأ است (رازی، ۱۴۱۱ق، ج ۱: ۲۹۹).

پاره‌ای از گفتار شیخ در مسئله خلأ

ابن سینا می‌فرماید: نخستین چیزی که بر ما لازم است، این است که قائلان به خلأ را آگاه کنیم که خلأ لاشیء به طور مطلق نیست؛ چنان‌که گروه بسیاری از ایشان پنداشته‌اند اگر خلأ لاشیء باشد، نزاعی میان ما و ایشان نخواهد بود. پس باید خلأ، لاشیء حاصل فرض کنیم، و این معنا را از ایشان تسلیم نماییم، آن‌گاه درباره اوصافی که برای خلأ گفتند یا ملزم‌اند بگویند بحث کنیم چه صفاتی که برای خلأ گفتند موجب است که شیء موجود و دارای کمیت و جوهر و دارای قوت فعاله باشد، آن‌گاه این خواص و آنچه را تالی فاسد آن است، مشروحاً بیان کنند.

آن‌گاه در بعد مفارق و شقوق آن سخن می‌رانند و در فرض تناهی و عدم تناهی بعد، خلأ و لوازم آن، و صورت مداخله ملاً و خلأ، و اثبات آنکه خلأ، مکان نیست، و سلب حرکت و سکون از خلأ، و اقامه برهان به شکل هندسی بر عدم جواز حرکت مستدبره طبیعی بر خلأ، و بر عدم جواز حرکت طبیعی مستقیمه با تفصیل وجوه و فروض و عدم جواز حرکت قسریه، و بیان جمیع شقوق آن، تا آنکه می‌فرماید: از عجایب آنکه پراکندگی خلأ میان اجزاء خلأ، موجب حکمی در مجموع اجزاء شود، و در یک از اجزاء نشود، و بطلان آن را مبرهن نماید، تا آنکه گوید: از عجایب تصور فرار این اجزاء متجانسه است، بعضی از بعضی تا حاصل شود میان آنها، بُعدهای محدود و فرار به جهات غیر

محدود گردد، بعضی بالطبع، بعضی به فوق، بعضی به زیر، و جزئی به یمین، و جزئی به یسار، تا حادث شود تخلخل، و لازم آید هریک از این اجزاء را، عارض شود فرار، یا یکی برقرار باشد و اجزاء دیگر از او فرار کنند و قرار نگیرند، با آنکه اجزاء متشابه است.

از اینجا آشکار شود در آلات سرافه و زرافه اموری است خارج از مجرای طبیعی برای امتناع وجود خلأ، و وجوب تلازم صفائح اجسام، مگر هنگام تفریق قسری که با هدفی باشد ملاقی در عوض مفارق، بدون آنکه زمانی سطحی از سطحی ملاقی خالی شود. پس اگر صفحه آبی که در سرافه است، لازم است بالطبع که صفحه جسمی با او ملاقات کند، مانند سطح اصبع، پس لازم است محبوس از نزول باشد، هنگام احتباس آن سطح به فشاری که مانع از نزول است، پس ناچار می ایستد و پایین نمی آید، و اگر جایز می شد، خلأ و افتراق سطوح بدون بدل هرآینه نزول می نمود. از این جهت است که آب منجذب نشود در زرافه، آنچه از یکی از دو طرفش نازل شده، لازم است طرف دوم را، و انقطاعش که موجب وجود و اطاعت مکیدنی‌ها مکیدن راست، محال است. لذا ممکن نیست بلند کردن سنگینی بزرگی را به قدح کوچکی که منطبق بر آن باشد الی غیر ذلک از حیلتهای عجیبی که تمام نشود جز با امتناع خلأ (حائری مازندرانی، ۱۳۶۲، ج ۱: ۴۵).

استدلال شهرستانی بر نفی خلأ

شهرستانی در نفی خلأ می گوید: اگر فرض شود خلأ خالی است، البته لاشیء محض نخواهد بود، بلکه ذاتی است دارای کمیت؛ چراکه هر خلأئی فرض شود، مستلزم این معناست که خلأ دیگری نیز فرض شود؛ خواه کمتر از اولی، خواه

بیشتر از آن، و در مقام ذاتش تجزیه را می‌پذیرد؛ درحالی‌که معدوم و لاشیء دارای چنین خصوصیتی نیست. بنابراین، خلأ، لاشیء نمی‌تواند باشد. پس آن شیء است، و شیء دارای «کم»، و هر «کم»، یا متصل است، و یا منفصل. کمی که بالذات منفصل است، البته فاقد حدّ مشترک بین اجزاء خویش است؛ حال آنکه فرض آن است که خلأ دارای حدّ مشترک بین اجزاء خویش است. پس خلأ، متصل‌الاجزاء است که هر جزء را جهتی است از جهات؛ لذا خلأ باید دارای وضع باشد. پس خلأ، کمیتی است دارای وضع و قابل ابعاد ثلاثه، مانند جسمی که با او مطابق است، و گویا جسم تعلیمی مفارق از ماده است. پس می‌گوییم خلأ، تقدّر به مقدار یا موضوع آن مقدار است، یا وضع و مقدار دو جزء از اجزاء خلأ هستند. شقّ اول باطل است؛ زیرا اگر مقدار در توهم رفع شود، خلأ به تنهایی بی مقدار باقی می‌ماند؛ حال آنکه مفروض این است که دارای مقدار است؛ پس این خلف است. اما اگر باقی بماند بنفسه با مقدار - که شقّ دوم است - پس او به ذات خود مقدار است، نه آنکه مقدار جزء اوست، و حلول در او کرده است که این هم خلف است؛ زیرا خلأ، ذاتی است دارای مقدار و وضع، نه نفس مقدار بدون معروض مقدار و وضع. نیز اگر خلأ، مجموع ماده و مقدار باشد، پس خلأ جسم خواهد بود، و جسم، ملاً است و هر چیز که قبول اتصال و انفصال کند، دارای ماده است، و خلأ قبول اتصال و انفصال می‌کند؛ پس جسم است و بنابراین، ملاً است، نه خلأ (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۲: ۵۵۰).

ویژگی‌های خلأ در اندیشه ابن‌سینا

ابن‌سینا معتقد است: خلأ با «هیچ» متفاوت است؛ زیرا خلأ، میان دو چیز کم یا بیش وجود دارد، و در ذات خود قابل تجزیه است و «هیچ» چنین خصوصیتی

ندارد. بنابراین از نظر او، خلأ، ذات است، کم است و جوهر است (ابن سینا، ۱۳۸۳: ۲۳۴). او این فرض‌ها را بیان می‌کند تا بتواند با موضوع خلأ مواجه شود؛ زیرا اگر خلأ را معدوم بشماریم، درباره آن سخن نمی‌توان گفت. این ویژگی‌های خلأ، یا ذاتی است یا عرضی. اگر خلأ، خواص یادشده را بالذات می‌پذیرد، یعنی ذاتاً کمیت است، و کمیت سه بعد دارد که ماده را بر اساس آن تصور می‌کنیم. حال اگر نتوان ماده را بر اساس خلأ که فضای سه‌بعدی و کمیت پیوسته است تصور کرد، نه به واسطه کمیت آن است، بلکه باید چیزی بر آن فضا عارض شده باشد (همو، ۱۳۶۰: ۱۵۸).

از نظر ابن سینا، اگر خلأ دارای موضع و ابعاد سه‌گانه باشد، از سه حال خارج نیست:

۱. این ویژگی‌ها، ذاتی خلأ است.
۲. اینها ویژگی‌های چیزی است که خلأ در آن منحل شده است. پس آن چیز دارای مقداری غیر از خلأ است، که باید ملاً باشد و انحلال خلأ در ملاً، امری محال است.
۳. اینها ویژگی‌های چیزی است که در خلأ منحل شده است و مقدار موضوع آن خلأ است. اگر چیزی در خلأ منحل شود، یعنی خلأ به آن مقدار می‌دهد و این مقدار در جایی است که قابل جدا شدن نیست، و مجموع خلأ و ملاً جسم خواهد بود، و خلأ ماده خواهد شد، و خلأ جزئی از ملاً خواهد بود که این نیز امری محال است (همو، ۱۳۸۳: ۲۳۶).

پس خلأ وجود ندارد و آنچه هست، ملاً است، و خلأ، جسم است، و چون جسم دارای بُعد است، و مکان به معنای بُعد نیست، بلکه بعد در مکان به دلیل

جسم است، نه خود مکان، پس خلاً، یا باید بُعد داشته باشد یا نداشته باشد. خلاً، با بُعد ملاً است، و بدون بُعد محال است.

نتیجه گیری

نگرش ابن سینا را به موضوع خلاً، باید در تناسب و تلائم کامل با نظر او درباره مکان تحلیل کرد. ابن سینا چون مکانِ جدا از متمکن را نمی‌پذیرد و مکان را سطح خارجی جسم محوی یا سطح داخل جسم حاوی به شمار می‌آورد و در هر حال، این مکان چیزی جز متمکن که یا حاوی و یا محوی است، نیست، بنابراین، نمی‌تواند خلاً را به عنوان محیطی که از هرگونه ماده خالی باشد، بپذیرد؛ در حالی که اندیشه خلاً، امری کاملاً قابل تصور بوده، تصدیق آن نیز با خالی شدن نسبی آن از هر متمکن امکان‌پذیر است.

پذیرش وجود خلاً، یعنی پذیرش مکان به منزله بُعد که مورد انکار ابن سیناست، و پذیرش مکان به منزله بُعد، تعریف مکان را به عنوان سطح داخلی جسم حاوی، و سطح خارجی جسم محوی فرومی‌ریزد؛ در حالی که ابن سینا این تعریف را به شدت تقویت می‌کند و بر صحت آن پای می‌فشارد.

به‌طور کلی، استدلال‌های شیخ بر ابطال خلاً بر چند محور استوار شده است. یکی از این محورها آن است که اگر خلاً وجود داشته باشد، باید دارای بُعد باشد، و چون جسم در آن قرار گیرد، باید ابعاد آنها با هم تداخل کند، که امری محال است. محور دیگر این است که سخن ابن سینا بر فرض بی‌نهایت بودن خلاً است که در این صورت، یا تمام عالم باید خلاً باشد، یا خلائی وجود نداشته باشد، و چون همه جهان از خلاً تشکیل نشده است، پس خلاً وجود ندارد. محور دیگر در لاخلأ از نظر ابن سینا، این فرض است که چون همه نقاط محیط خلاً، در

صورت وجود همانند هستند، پس امکان حرکت یا سکون در آن منتفی است؛ زیرا قرار گرفتن ذره‌ای خاص در نقطه‌ای معین، نیازمند وجود تمایز میان نقاط است و همین‌طور درباره حرکت.

اندیشه ابن سینا در ابطال خلأ، بر این اساس استوار است که جسم طبیعی مرکب از اجزاء لا یتجزی نیست. همچنین، جسم طبیعی و ابعاد آن متناهی‌اند، و چنین جسمی در محیط نامتناهی قرار نمی‌گیرد. او می‌گوید: با فرض خلأ، نقاط آن یکسان‌اند، و حرکت یا سکون در آن مقدور نیست، و وجود چنین محیطی محال است. همچنین او با اثبات بطلان حرکت در محیط لایتناهی، به بطلان خلأ استدلال می‌کند.



منابع

- آشتیانی، سید جلال‌الدین (۱۳۵۴)، *منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران*، تهران: انستیتوی ایران و فرانسه.
- ابن‌سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۳)، *دانشنامه علایی*، تصحیح سیدمحمد مشکوة، همدان: دانشگاه بوعلی.
- _____ (۱۳۶۰)، *شفا، فن سماع طبیعی*، ترجمه محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۸۳)، *نجات*، تصحیح محمدتقی دانش‌پژوه، همدان: دانشگاه بوعلی.
- ابن‌منظور، محمد بن مکرم (۱۹۵۶م)، *لسان العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ارسطو (۱۳۷۹)، *کون و فساد*، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران: هرمس.
- بدوی، عبدالرحمن (۱۹۷۵م)، *مدخل جدید الی الفلسفة*، کویت: بی‌نا.
- تفتازانی، سعدالدین (۱۳۷۱)، *شرح المقاصد*، قم: الشریف الرضی.
- حائری مازندرانی، محمدصالح (۱۳۶۲)، *حکمت ابوعلی سینا*، تهران: حسین علمی و نشر محمد.
- رازی، فخرالدین عمر (۱۴۱۱ق)، *المباحث المشرقیة*، قم: بیدار.
- رحیمی، غلامحسین و عبدالرسول عمادی (بهار ۱۳۹۰)، «مکان و خلأ از دیدگاه ابوعلی سینا و ابوالبرکات بغدادی»، *آیینہ معرفت*، شماره ۲۶.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴)، *الملل و النحل*، قم: الشریف الرضی.
- شیرازی، صدرالدین (۱۳۵۲)، *الاسفار الاربعه*، تهران: دانشگاه تهران.
- عبیدی، حسن مجید (۲۰۰۷م)، *نظریة المكان فی الفلسفة الاسلامیة*، دمشق: دار نینوی.

